



آیا زندگی پساکرونایی مان طور دیگری خواهد بود؟

قرنطینه‌ای که مرزهای روابطمان را جابه‌جا کرد

■ **مر ضییه بامیری**
همیشه در بدترین شرایط زندگی هم جایی برای امید وجود دارد. در تاریکی شب هم می‌توان ردی از نور مهتاب پیدا کرد. کافی است چشم‌هایمان را باز کنیم یا آن را بشوئیم و جسور دیگر ببینیم. در هفته‌های اخیر یک بلای جهانی به جان شهر و دیارمان افتاد که همه را به زحمت انداخت. ما ایرانی‌ها سرمان می‌رفت نوروزنمان نمی‌رفت. اما این بلاقدر تش از اراده ما بالاتر بود. یک دشمن تمام عیار بود که با تمام قوا به جانمان افتاده بود و هنوز هم هست. اما از دشمن من هم می‌توان درسی‌هایی آموخت. می‌توان در سخت‌ترین شرایط هم دنبال روزنه امید گشت. دنبال حس ناب زندگی حتی در تلخ‌ترین لحظات. خوبی‌انسان این است که زود به شرایط عادت می‌کند. زود هم قراموش می‌کند. اگر جز این بود همیشه باید در سیاه‌چاله خاطرات گذشته می‌ماند و مثل یک برده در بند، ملامت می‌کشید. ■ **عادات‌هایی که شکست**

وقتی کرونا آمد و زرمه‌های قرنطینه جدی شد هول برم داشت. ترسیدم از اینکه برای مدتی نامعلوم توی خانه محبوس شوم. من آدم یک جان‌سنکست نبودم و این تجربه خیلی‌ها مانند من بود. آن هم درست در ماهی از سال که همه جای بوی بهار می‌آمد بوی تازگی و عطر شکوفه‌ها مشاممان را پر می‌کرد. عادت کرده بودم به شروع یک سفر نوروزی زود هنگام برای در آغوش کشیدن پدر و مادرم در شهرستان. عادت داشتم به خریدهای شنب آخر و پرسیه زدن میان دستفروش‌هایی که حال و هوای عید را بیشتر تداعی می‌کرد. پیاده‌رفتن را دوست داشتم حتی اگر خرید نمی‌کردم. دیدن سبیل و لاله و جبهه‌های بنفشه روی گاری در دستفروش حامل را خوب می‌کرد و بیشتر بی‌تاب آمدن بهار می‌شدم. اما همیشه عملی هست که فرضیه‌های ثابت تو را به هم بزند و دچار یک بهت عمیق‌ت کند. امسال این غافل‌گیری برای عجیب و بی‌موقع اسمش ویروس کرونا بود. یک ویروس که توانست مرز خیلیی از عادت‌ها را جابه‌جا کند و قانون‌های نانوشته جدیدی بی‌افریند. بسیاری از خانواده‌ها خودشان را همراه ماندن در خانه کردند. یک جور خود قرنطینگی برای هرملز شدن با کمپین در خانه می‌مانیم. حالا اینکه این چند روز تعطیلات چه پیام و پیامدهایی داشت جالب است.

■ **فرصتی برای در کنار هم بودن**
احتمالاً شما هم با مردهایی مواجه شده‌اید که حتی روزهای تعطیل هم تحمل در خانه ماندن را ندارند و مدام دنبال بهانه برای بیرون زدن از خانه می‌گردد. خواه‌کار قری باشد و خواه مسری و خطرناک کاری با مردم دنیا کرده است کارستان! این ویروس همانطور که می‌دانیم در برخی از افراد کشتهنده است و به همین علت هم بسیاری از عزیزان هموطن جان خود را از دست داده‌اند. به همین خاطر همه از این ویروس با بدی یاد می‌کنند اما بد نیست بدانیم و توجه داشته باشیم که این ویروس مقداری هم ویژگی خوب داشته و شاید به نوعی تلنگری برای همه ما باشد. این ویروس معنی واقعی خانواده را دوباره به افراد جامعه یادآوری کرده است. این ویروس درست است که مانع تجمع و اجتماع افراد در یک مکان سرپوشیده و غیر سرپوشیده شده ولی خانواده‌ها را دور هم جمع کرده و افراد یک خانواده بعد از مدت‌های مدیدی، مهدیگر را بدون مشغله و گرفتاری می‌بینند. در این ایام کرونایی

خرید برای خانه کم پیش می‌آید بشود مرد ایرانی را توی خانه بند کرد. اما این ویروس توانست آرزوی خیلی از زنان را محقق کند و مردها را هر چند به زور چند روزی توی خانه کنشان حفظ کند، و همین طور آرزوی کودکانی که به خاطر معیشت دشوار و کارهای شنبانه‌روزی و چند شیفت والدین فرصتی برای دیدار نداشتند و اغلب از این دوره‌می خانواده‌گی محروم بودند. حالا یک شنبانه روز وقت بود تا بچه‌ها والدین کنار هم باشند. وقت بود تا بدون حضور در مهد کودک صبح‌ها تا لنگ ظهر بخوایند و باز هم وقت کافی برای بازی کردن داشته باشند. پدرها نیز هم وقت داشتند هم حوصله. چراکه خوبشان کافی بود و از محیط‌های پر تنش اجتماعی و محیط کار به دور بودند. اصلاً برای خیلی‌ها یک خواب عمیق و طولانی تبدیل به حسرتی بزرگ شده بود که مشغله‌های زندگی و مسئولیت سنگین زندگی و کاری اجازه این لذت شیرین را نمی‌داد. اما بسیاری از بی‌خوابی‌های اجباری خود به خود درمان شدند. توی بحث خانواده یک مقوله مهم داریم به نام دوری عاطفی. یعنی آدم‌ها کنار هم هستند اما درک درستی از شرایط یکدیگر ندارند. بسیاری از افراد انقدر در گیر کار و روزمرگی بودند که یکدیگر را لایه‌لای زندگی کم کرده بودند. خیلی از زوج‌ها فرصت کافی برای مکالمه نداشتند. اما قرنطینه اجباری هم جانشان را از مرگ نجات داد و هم زندگی‌شان را از یکنواختی و خطر دل‌سردی. خیلی از دردها با حرف زدن درمان می‌شود. خیلی از اختلافات با حرف زدن حل می‌شود و این تعطیلات توانست فرصت حرف زدن ایجاد کند و گوش‌ها وقت کافی برای شنیده شدن داشتند. کرونا و تعطیلات اجباری‌اش توانست فرزندان و والدین را به هم نزدیک کند. حتی بی‌حوصله‌ترین و خسته‌ترین والدین هم از استراحت و خواب خسته شدند و تن به بازی‌های خانوادگی گذراندن وقت با بچه‌ها دادند. شاید خانواده‌ها اولین باری بود که انقدر طولانی کنار هم بودند. کرونا اجازه داد مادرها یک دل سیر داری کنند. مدتی کنار فرزندشان در خانه باشند و فارغ از مسائل مالی بتوانند برایشان وقت بگذارند.

■ **استعدادهایی که شکوفا شد**
جالب است بدانید این ایام توانست استعدادهای خیلی از آدم‌ها را شکوفا کند. راست می‌گویند محدودیت انسان را خلق می‌کند. وقتی قرار است یک ماه در خانه باشی و آفتاب و مهتاب را هم نبینی چاره‌ای نیست جز اینکه راه‌های متعددی برای سرگرم شدن و مفید بودن پیدا کنی. یکی سرش را با آشپزی گرم کرد، یکی برای اولین بار شیرینی و کیک پخت. یکی از سر بیکاری عروسک‌سازی با جوراب را امتحان کرد و خیلی‌های دیگر وقت را غنیمت شمردند و تا توانستند کتاب

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱



حالا قرار است یک روزگار جدید با بینشی تازه آغاز کنیم. شاید توی زندگی اسمش را بگذاریم دوره پساکرونایی. خیلی از ما بعد از این، سال‌های‌مان را این‌گونه تعریف می‌کنیم و کرونا برایمان خاطره می‌شود. حالا وقت آن است که سال جدید را با دقت و تفکر بیشتری برنامه‌ریزی کنیم. شاید توی برنامه جدید جای خیلی از اولویت‌ها تغییر کند. شاید عده‌ای بخواهند بیشتر به والدین خود سر بزنند و وقت بیشتری برای سالخوردگان بگذارند. شاید عده‌ای بخواهند بعد از این وقت بیشتری برای فرزندان بگذارند و بازی‌های جمعی را جزو برنامه‌های خانوادگی قرار دهند

قرار بود برای عروسی برادرش دو هفته مرخصی بگیرد. عروسی نزدیک عید بود و او یک ماه تمام شیفت مانده بود که بی‌دغدغه برای مراسم برود. اما همه چیز یک شب در هم پیچید و عروسی‌ها تعطیل شد. فقط او ماند و خستگی یک ماه کار بی‌وقفه. حالا شرایط اضطراری بود و نمی‌شد حتی برای استراحت شخصی سنگان را رها کند. با چشمان خسته و زیر چشمی پفآلود ماند برای درمان کرونایی‌ها. اوایل پیشماران را مردم وحشت‌زده عزیزانشان را به بیمارستان می‌بردند و برای تست دادن عجله داشتند. او و همکارهای خسته‌اش هم کار می‌کردند

و هم غزلندهای خانواده‌های بیماران را تحمل می‌کردند. آنها می‌توانستند شرایط را به خوبی درک کنند اما مردم فقط فکر بیمارشان بودند. یکی باردار بود و همسری یک دوستی توی سرش می‌کوبید. یکی همسایه پیرش را که مدام سرفه می‌کرد آورده بود. او و همکارهای خسته‌اش هم کار می‌کردند

چشم دیدند. تا به یک پاره بر کشیدند آدم‌ها و دادن خبر فوتشان و از آمه‌هایی که کرونا را شکست داده و روز آخر با اشک ترکشان کرد. دلس‌لک زده بود برای مادر اما حق دیدن نداشت. او اکنون از همه‌آلوده‌تر بود و وجودش برای مادر عین خوراندن سم به او بود. باید می‌ماند و تحمل می‌کرد. می‌توانست با حق دلتنگی‌اش را با خدای خودست می‌کرد. او حق خستگی نداشت. حق ناامیدی نداشت. آدم‌های زیادی بیرون اتاق چشمشان به مهربانی و لیخند او بود. او شنید مردمی همسر باردارش را از دست داده و دارد توی سالن بیمارستان ضجه می‌زند. طاقت دیدن نداشت. دختری التماس می‌کرد پیش مادرش بماند اما همراه ممنوع بود. خانواده‌های زیادی تمام شب را با ترس بیرون بیمارستان به سحر می‌رساندند به امید شنیدن خبری خوش. چه روزهای ملتئیی! چه درد جانکاهی!

عید امسال با همیشه فرق داشت. آدم‌های زیادی موقع تحویل تنها بودند و بر این غربت اشک ریختند. خیلی از دل‌ها خوشحال نبودند و انگار گم کرده‌ای داشته باشند چشمشان به بود تا فرزندی از راه برسد و این غم فراق را خاتمه دهد. اما اوضاع فرق می‌کرد. امسال دوست داشتن مدلس با همه سال‌های دیگر فرق داشت. امسال نوه‌ها برای حفظ سلامتی مادر بزرگ و پدر بزرگ‌شان ترجیح دادند به دیدارشان نروند، آنها را نبوسند و حتی عیدی هم از دستان پربرکتشان نستانند. اما مادر است دیگر. چشمش به در مانده تا میوه‌های عمرش را ببیند. تیریک تلفنی امسال پر از بغض بود و به جای باز شدن دل‌ها، لزلنگی در نگاه‌ها و صداها نشست.

می‌خواهم از مسئولیت اجتماعی بنویسم. مقوله‌ای که این روزها نقش مهمی در روابط اجتماعی ایفا می‌کند. می‌خواهم از مردمان خودخواهی بنویسم که در مواقع بحرانی تیشه برمی‌دارند و به جان مردم می‌افتند و حتی به جان عزیزان خود نیز نمی‌کنند. می‌خواهم از مردمی بنویسم که کرونابرایشان جدی نبود و مهمانی عیدشان برقرار بود یا همان تشریفات همیشه‌گی! یا وجود تمام هشدارها و اعلام آمارهای مشخص از تعداد از جان‌باختگان، نسوی خیابان‌ها آمدند



این روزها می‌رود اما صحنه‌های تلخ و شیرینش فراموش نمی‌شود

کرونا و آزمون سنجش مسئولیت اجتماعی ما

■ حسین گل محمدی

دلهره عجیبی به جانش افتاده بود. انگار توی دلش رخت می‌شستند. نیمه‌های شب بود که گوشی‌زنگ خورد. کسی پیام آورگ بود. کسی با صدایی گریان گفت مادرش مرده است. گوش‌ی از دستش افتاد. حس می‌کرد جانی برایش نمانده. می‌خواست به دیدار مادر برود. برای آخرین بار دلش می‌خواست روی ماهش را ببیند ولی... رفت اما کسی سرسرمزادر نیامد. خودش بود و پدر و تنها خواهرش که حالا داغدار مرگ غریبانه مادرش بود. نه ختمی، نه مراسمی برای تسلی خاطر ی و نه در آغوش گرفتن آنهایی که وجودشان می‌توانست آرامشان کند. حالا مادر رفته بود و خانه بوی مرگ می‌داد. انگار خانه را طاعون زده است و حتی اقوام نزدیک هم می‌ترسیدند قدم در خانه‌ای بگذارند که بارها در آن مادرش را ملاقات کرده بودند. این دردناک‌ترین قسمت کرونایی زندگی‌اش بود!

باید به خودتان اعتماد کنید

بدون هیچ محافظت شخصی به خرید هجوم آوردند. آنهایی که از تخفیف‌های وسوسه‌کننده فروشگاه‌ها و مراکز خرید استقبال کردند و اسمش را از رنگی گذاشتند. آنهایی که شلوار بچه را توی حراج، چند تومانی ارزان‌تر خریدند و خوشحال بودند که بعد از کرونا وقتی قیمت‌ها بالا می‌کشد آنها برمی‌کنند. همان‌هایی که هیچ وقت برای مردم برایشان مهم نبوده است. همه را برای خودشان می‌خواهند. همان اندک مردم بی‌ادنی که وقتی خواهم مردمان گیلان را شنیدند که به شمال سفر نکنند صدایشان در آمد، بادی به غیب انداختند و گفتند به ویلاهای چند میلیون‌ری خودشان می‌روند. آنهایی که توی شهرها رفتند و با خود ویروس را مهمان کردند یا با خودشان سوغات آوردند. آنهایی که فکر کردند فقط زن و بچه خودشان دل دارند و فقط آنها هستند که حوصله‌شان توی خانه سررفته و باید بادی به کله‌شان بخورد. آنها به خودشان اجازه سفر دادند و به قول خودشان تمام پروتکل‌های بهداشتی را دور زند و چقدر هم توی دلشان به حماقت ما خندیدند!

اما در کنار مردم بی‌مسئولیت که جان هزاران بی‌گناه را به خطر انداختند دیدیم کسانی که به مسئولیت اجتماعی خود به بهترین نحو عمل کرده و صحنه‌های زیبایی از انسانیت و همکاری رقم زدند. آنهایی که به طور جهادی پسای کار آمدند و برای شهرشان ماسک پارچ‌ای دوختند. آنهایی که هر شب تمام شهر را به طور خودجوش و مردمی ضدعفونی کردند. آنهایی که بدون گران کردن اجناس ماسک را در آوردند و برای شهرشان ماسک پاره‌چای دوختند. آنهایی که هر شب تمام شهر را به طور خودجوش و مردمی ضدعفونی کردند. آنهایی کار آمدند و در قالب نیروهای امدادی در ورودی شهرها مستقر شده و تب افراد را سنجیدند و تعداد زیادی بیمار مشکوک شناسایی و به مراکز درمانی معرفی کردند. عده‌ای با درک شرایط اقتصادی، اجاره خانه‌ها و مغازه‌ها را بخشیدند تا آدم‌ها کم‌دغدغه‌تر کنار خانواده بمانند. عده‌ای هم توی شرکتهای تولید لوازم بهداشتی، شبانه‌روز کار کردند تا نیاز اقلام بهداشتی مردم برتفع شود.

عده‌ای هم جانشان را کف دست گرفتند و توی مراکز درمانی که حالا میدان جنگ بود مبارزه کردند. آنها مرخصی عیدشان لغو شده بود و با تمام توان کار کردند و هنوز هم کار می‌کنند و سخت مشغول پنجه در پنجه شدن با کرونا هستند و امیدشان به همراهی دیدارشان نروند، آنها را نبوسند و حتی عیدی هم از دستان پربرکتشان نستانند. اما مادر انتظار دارند حالا مردم این بیماری هولناک را جدی بگیرند و از این جا به بعد دست یاری بفشارند و مردم در خواستشان را اجابت کنند، کرونا تمام می‌شود اما ایران می‌ماند با این‌همه قلبی که درد می‌کند و شمع‌های عزایی که در نقطه نقطه‌اش غربانه روشن است. کرونا تمام می‌شود اما کسی چهره خودخواهانی که توی صفحات مجازی‌اش پر از تبلیغ برای پوشش مردهی در خانه می‌مانیم بود و خودشان در صحنه‌های چهارشنبه‌سوری و خرید در خیابان حضور فعال داشتند از یاد نخواهد برد و البته مردم داغدار ما هرگز صحنه‌های انسان‌دستانه را از خاطر نخواهند برد و یک بار دیگر کشورمان سربلند از این آزمون سخت بیرون خواهد آمد.